

سواره رفتی و سوسم سپهر بر او قویان  
اساس ز یاد شکست ز نام زنگ بر دست  
بهر یک که در دولت وصال تو بود  
بسویخت جان من از کرم پهلوی چو باشد  
بنیام نیم عذر که خیز جای از زمین دور  
دی نگردد که بخت خون نگریم  
برینم بجز چمن سرور نازیب  
نیازن که سوی لب جام راده  
نرا لبلی مرا بچسب که باو ناید  
ز خون جگر ماند خیز آردیده  
ندیدیم کسی که در زار جای  
که از دیده دور بود خونی نگریم  
من آن نیم که ز باطل آمده ایم  
حدیست سخله ز زلفه که بر دست سخن  
بش از شایم از دست رفت با من  
ز شمشیر کزین پیشو با قدم اموز  
فضای ملک سخن که قافله قافله  
سخن چو یاد من از نام لالت و غفلات  
سوی بیاطل کتم که ای برترم حسود  
گشم بطبع سخن سخر خجسته ده  
جوابه او که جای تو کج است از  
رومدا و کزین کج قفل نکلشاید  
ناده رفته عمری سوزی تو در زیدم  
تا سخت برادر دل که تو منزل  
هر جا که بیزم می برت است از لای فی

گشته نشان سوار و انداختن جبین  
جان بهر تو بسج که بندگی کنیم  
بهر جز نگریم جاده جمال تو بدین  
خفته نو ازین ازان لبشگر بدین  
که عراست برین است از مهر بدین  
ز وصلت جلاله انده ابرین نگریم  
که از شو قون قد موزون نگریم  
که بر باد آن لعل می کند نگریم  
که بر بخت و دور و خجسته نگریم  
نارایی غیوران که اکنون نگریم  
بهر زاری که از احوال کتم ای کلخ  
از ضعف نشدم موی که گشته می برین  
نوک کعبه مقصود مییم نبود برین  
دوقه یکم است این بار اشعار از جای  
بهر کز زین خلقت این نهمه نشدند  
چو حسن است این که گریه هم خست زان  
چنین دوقی که در هر چه تشکین با بیدارنگ  
ملود رماه و خردین نقد الله چه بدو عین  
بتاوی عجم که کشایم می و نگریم  
چو شو هم ز دیدارش بگریه اورم باوی  
سرایین لایم لیک از چشمانی که در تمام  
بکج خجسته از انده جای جان دهد آن  
چنین گزده همچون هم زمان حال زینیم  
بود از آن که شکی میا یون بدینم  
ز نیستن دور زدی و نوزاد نظیر و کفایت  
تا که بگفت بخت ملک و لای فی نگریم  
باد از سخن کین تو بصد باره و کس  
شربت وصل کرد که که بهار می بچشم  
هر کجا که ماه هر روز خنده یاد آوریم  
شیره شیرین که اینست که به خوریم  
من چه شوایم که از لای فی در دارم نگاه  
خدا هم از حسن بگویم اشک از آنکه  
با نگریم بفریاد عشقم که ای لب بد  
شما که از زلفت آن ماه می گشتم  
نران ص می که کلکین بخت از بلا  
آن رخ فرخ آن قامت صورتی بدینم  
شرف مساورم که که در رو تو چون بدینم  
هر شیبی بر سر چو آب شبنم بدینم  
کمز هر لحظه در لای فی نگریم  
از رفغان و ناله شکر بر لبه باد آورم  
در جنتان نظیر و زین رسم فراد آورم  
که نترسم کین زمان از نام صناد آورم  
سایه عشق بسوی که با و ناله آورم  
و من بر عیانت زنده صد تیغ بیدار آورم  
تا ز ز ناله می کنم عواه بچشم  
از بخت شیره و دل گراه می ششم

King Saad University

Copyright © King Saad University